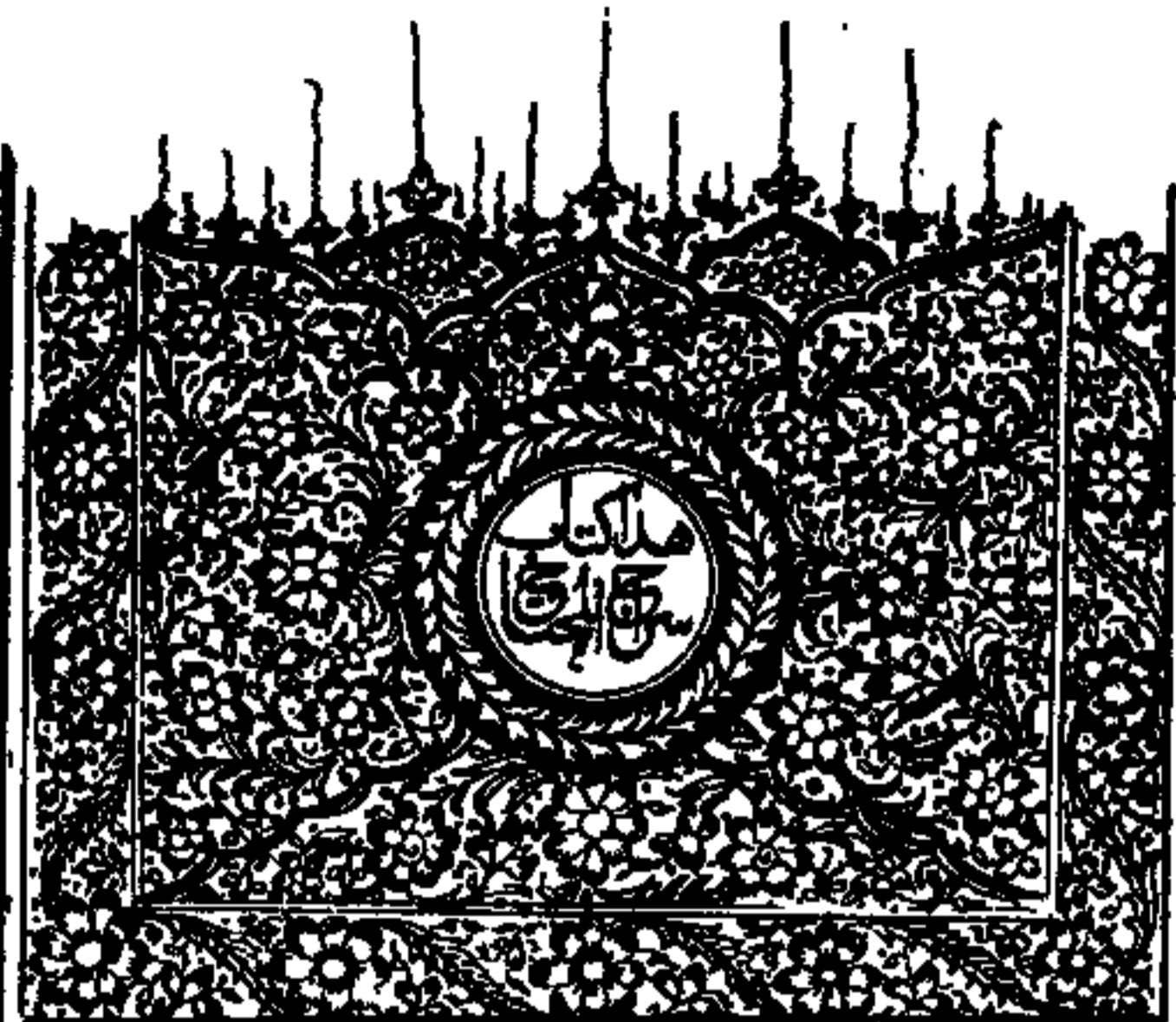


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الحمد لله واصل على احمد والذرية  
عترته بر صلح با عقل و بينش و خرد و زندان و كاو  
دانش فختون مجنونان كراينى و نفعه شريفه و كوهر منيفه  
چو لاله ابدان در شاهوا از تياج طبع و قانق قد و كار ابرافضل و  
هنر و كراوى كمال بخوبى كه عارف معارف و پياچر معرفت  
و مجسمى او براق حقيقت جنا المستطاب الامجد الالفخم  
الحلج ملافتح الله المتخلص بوقا الشوشترى و هما الموسوم  
ببراج المحتاج و القصائد فى مناقب ائمة الاطهار من سلالته  
صاحب البراج عليهم صلوات الله الملك الوهاب ميسر لهذا  
حساب الامر جناب مصطفى كاسب : متخصو كاسب العالم الحق  
و الفاضل المدقق الحلج سيد محمد الجزائى الشوشترى سيد الله تعالى  
و ابقاه براهته و احوالشان بحد و بحدت تو امان الحلج من اعطاه  
حساب ابن مرحمت پناه اقامه ز ابو طالب جليلان نذر ان  
الكشميرى در پند منبى در مطبع دارالاسلام  
مستطاب طبع بن عرفت



بسم الله الرحمن الرحيم

غیر قربت و ستدیکر هیچ باشد تا  
 کاین دنیا باشد بقای زمین ملک جاودان  
 چند اند قید و نانی برای این جوان  
 بی سبب و رایگانند از بیخ و اندکمان  
 تزلزل این لذت کن چند برای امتحان  
 چشم بکش اسرار و اغوا از این خوابگران  
 با الله این نامی اگر گویند در حالت  
 راحت دنیا نمی رود بمرک ناکمان  
 کوچ در خاصیت او خنده آورد ز عمر

ای که لا منزل فراتر بر کن از این خاکدان  
 کویا خواهی نه باید شد اندر حرم دوست  
 تا بکن رفو کجایی با الله این چاه  
 نان جاهت هر دو مقسومند از نور  
 لذتی در ترک لذت هست کن ناید بو  
 از مورد عورت دنیا سراسر لذت است  
 راحت نایاب باطل را چه میجوی  
 کیرمت راحت میترشد چه میسر است  
 خود را در موجب خفتا و انوار شد

<p>حالی از دیگران عبرت نمیکوی مگیر خود سیله انت تحت بختش عاقبت برادرت از سفاقت چند میجو و شتر از شاخ بید این شتر جز تلخ کامیها نمیچشد شتر</p>	<p>عاقبت عبرت تو خواهی شد بر آدیگران که چپخت بخت او بر باد میکشود روان بالتلج جرج تلخ کامی حاصله یادی از آن پس خطرناک است این بلغ و پهلویست</p>
---	---

اللَّهُمَّ اسْتَعِزِّي بِمَاتَسْتَعِزُّ بِغَدَاةٍ عَنْهُ وَاسْتَفْرِغْ أَيَّامِي فِيهَا خَلَقْتَهُ  
وَأَنْ نَيْسْت مَكْرُ تَوْحِيدِ خَالِصٍ وَأَيْنَ نَيْسْت مَكْرُ عِبَادَتِ خَالِصٍ بِرَأْكَ  
مَا هُوَ أَوْ سَتَانِيمِ وَطَائِفَةُ مَسْتَانِ كَهْ كَوْهَرٍ وَجُودِ زَكْفٍ دَادِهِ وَأَوْ قَاعِ زِيَارِ  
تَلْفِ كَرِهِيَا أَنْكَمْ شَخُولِيمِ بِمَنَاهِي وَمَلَاهِي يَا أَكْرَادُ رُوْنِي بِسُؤِي تَو  
نَمَائِمِ چِرِي رَا از تَوْنِي طَلِيمِ اَلَادُورِي وَبُعْدِ وَتِيرِكِي وَسِيَاهِي بِعِنِي  
دِنْيَانِي رَا كَه مَبْغُوضِ تَو وَاوَلِيَايِ تَو اَسْتِ بَلْمُ دَرَا زَارِ تَو مِي خَوَاهِيمِ اَلَامِ رُو كَوِيدِ

<p>همچو شیطان کنخالی پاک فرود گفت انظرني الى يوم الحجزاء عمری توبه همهمان کنندن آ عمری این هرو با حق خوش بود</p>	<p>تاقیامت عمرت در خواست کرد کاشکی گفتی که شناربتنا مرک حاضر ضایب از حق بودن آ بی خدای جیوة آتش بود</p>
--	---

إِلٰهِي عَمْرِي مَا كَانَ عَمْرِي بَدَلْتِي طَاعَتِكَ وَإِذَا كَانَ عَمْرِي مَرْتَابًا لِلشَّيْطَانِ  
فَأَقْضِي لِيكَ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَ مَقْتِكَ إِلٰهِي سَعَى كَمْ غَضَبِكَ قَوْلِي بَيَانِ  
حال و صورت حوالی است از بند و ریائی و فانی مرسله مانند بنواشر

دوستی از دوستان بچند بجانب یکی از برادران سائل خود که سابقاً  
 در سیر هم قطار و بسلك اهل سلوک و عرفان قدم عزیمت با هم استوار داشتیم  
 تا نوشته و پرشته تحریر آید و این تحویر و تقویر بمر قصد و نیتی احتمالاً  
 شود محتمل است از نفس کار و خرابیهای کار دوری مستبعد نیست سعد  
 و ما ابره نفسی ولا از کیها | که هر چه نقل کنند از بشر در امکان

مُلای رومی گوید

نقرا ز درها است و کمرده است	از غم بی التی افسرده است
گر بیاید الت فرعون او	که با مرا و سخن فت اب جو
ان زمان بنیاد فرعون کنی کند	راه صد موسی و صد هر روز نند
کرمک است این ازدها از دست فقر	ورنه میبود این مگر افزون نصق

باری بجز آنکه اسما تنزل من السماء مناسب مقصود و مدعا چنین  
 اقتاد که این رساله بسراج المحتاج موسوم کرده اند نفس پاکان و رستگاران  
 طلب همت مینمایم که حضرت حق جلالتی باطنی و صفاتی حقیقیه معنویه  
 مطابق و مناسب با این الفاظ ظاهریه بصوریه عطا و عنایت فرماید  
 از این تیره کی وضالات و بسق و کالت و چاه طبیعت بیرون برادر تا هر  
 گویم و هر چه نویسم از روی صدق و صفا و راستی و دوستی و وفا باشد و انشاء  
 و الضلالتنا که جمیع زها لکین الذین یؤمنون انفسهم بالکبر و العار و غیره

ولد این زمان سعی و کمال همت اینست که خود را همراهمان از حضرت حق جل جلاله  
 نیاز سازند فلذا کمال اتقیا را تحصیل میکنند که بواسطه آن کمالات روز بخند  
 بی نیاز محتاج نگردند بلکه اگر چیزی را از خدا میخواهند نیز از برای همین است  
 که مبارک اوزان بابت محتاج بحق کرده اند فلذا بریاضات حقه یا باطله مشغول هستند  
 که وجود مبارک را بجائی رسانند تا صاحب بدو سلطنتی یعنی دارای کشف و کرامت شوند  
 تا در شکیب و اضطراب اصلاح کار خود و بریدن این نموده بخالق و جاعل شکر و اضطراب  
 محتاج نشوند بلکه تسبیح ادعیه ختم و مجرب و منظرها و طلبات بدست آورده  
 معین نفس میوب خود ساخته رفته رفته بر خود و مردم مشتبه سازند که  
 اینها همه از تاثیر وجود مبارک است بلی از تاثیر وجود مبارک است انکار این  
 فقره را نمیتوان نمود زیرا که همین تاثیر بلکه اعلامی از این از وجود مبارک اهل  
 باطل و کفار و مخالفین از صوفیه مشاهده شده و میشود و اگر کسی نداند حق  
 خود دیده و میدانی که عامل بوده او باوصف انجین هائی که میدانی سالهاست  
 در عرض سایر ناس و بیچاره ترین مردم و بیچاره ترین خلق زیرا که این مقامی  
 که ابد داخل بودیت و بندگی ندارد اگر چه بریاضات حقه و ختم و شریعت  
 هم حاصل شده باشد و این بنده بعضی وفائی این مقام را در تب طفولیت سالک  
 میدانم زیرا که قبل از بلوغ مر سالک این مقام قهر حاصل میشود از برای اینکه  
 هرگاه محرم بریدار یار نباشد بهین مقام که بازیچه اطفال است قناعت کرده

واقف کرد و بجهتین حد باندا و اکثری از بر قاضین و سائلین از همین مقام  
 سرنگون شد یا بعلت سوءسوی و یا تمکی طرف یکی از دعای بابیت و دیگری اتحای  
 نبوت بلکه بعضی از دعای بو بیت الوهیت نیز کرده اند بسیار و از ایشان کاروان  
 بجنون کشیده برهنه و مکشوف العورت در کوچه بازارها افتاده اند اگر از جمیع  
 این و در طهارت و غرضها سلامت بکنند و در طریق حقه معتدل به صلی الله علیه و آله  
 ابدانجا و زندگند همین آحاد و از این مقلد که ادعای مقام سائل است تر نخواهد  
 نمود در نزد سائل صادق حقیقت کنین مقلد از چندین جهت کفر است یکی  
 از آنها این است که اگر چه این مقام و قوف نماید مشغول بلع با طفا کرد و و همت را  
 بر همین مقصود دارد کاشف است از اینکه غایت مقصودش همین بوده که وجود  
 مبارک و عنصر لطیف را این حد رساند که بقا هر تیت یا با سبب اجازت قیام طول  
 و طلسمات و بعضی از کار خاصه صدق اصلاح او بر شود و محال تو توقع در این در  
 غرور کرد و تا خورد و مریدان را از اضطراب و شک و بیچارگی و امراض و اسقام و فقر و  
 فاقه برهانند بستیاب التعمیر بودن ایشان را بدوی لجهله خواهد شد هر کس  
 یُریدُ حرث الذُّنیانُ یُؤْتِهِنَّها و بمقتضای ذلک لا یُصیغُ عملاً امیراً مگر و بسبب همین  
 و حس بکلی انکار این فقره را نمینامیم و اگر بهشت ملاحظه شود کنایه از آنست که بعد  
 روزی بحق محتاج کرده اند یعنی که از هر یاتی که مستغنی و سالر هستی از آن باب  
 حق را نیز از آن راه روی بجانب حق نمینامی فلها حضرت سید الشاجد

ولما راسا لکین صلوات الله علیہ عن سبب ما ید اللہم اجعلنی ممن یدعوك  
 مختصا فی الرخاء ودماء الخالصین المضطربین لک فی الدنیا و الآخرة و توفیک  
 کوی روی بمت مرشد نماید پس بد کرد و محض از برای تکمیل توحید و یگانگی  
 ابد مقصودی بجز خدا پرست و معارف حقنداشته باشد الا اینکه هر کس که طالب این  
 جور اشخاص میشود باین اعتقاد است که چون جناب مرشد یا جناب اولاد و کمال  
 و بر طبق حق دارد امور دنیویة ما از او ساخته میشود و حقا مشاهده شده  
 است غالباً از برای خلاصی از شداید و صعوبات و توسعة رزق و تقوی و دفع کید  
 اعدای و تحصیل عزت و جاه و دفع امراض و اسقام و حامله شدن زنان و حصول  
 اولاد روی بجناب اقدس الله سبب نمایند و از نفس مرشد مدد بجویند و مریدان  
 میکنند و ان هم محض توفیق است و اگر در این بین مطلب یکی بمشیتة الله و  
 ارادة حق ساخته شود نسبت داده ببنفس مبارک مرشد او دیگران نیز از  
 همین بجاها می آید بهرین اوانه مرید میگردند ابدحکایتی از توحید و  
 خدا پرستی نیست و اگر هم باشد محض لغاطی و عرفان بانی است

نه گرفتار بود هر که فغانی دارد	ناله مرغ گرفتار نشانی دارد
--------------------------------	----------------------------

و اضلال کتاه از این نفوس که پشت بپوشیدند چنین انگاشته اند که روی

ایشان بجان حق است نشاط	
------------------------	--

اینکه در غرب روی تو بشرق	پشت بر تو میرود رخا که بفرق
--------------------------	-----------------------------

ای عارف نادان وای سالت هیچ مدان گرفته با عالی این مقدر که باز بیگانه  
 و مایه فریب جمال است تو یان نخواهی سید و سیدک پیر از مر سیدن هم سواد  
 و هم طبقه با کفار و فرقه صوفیه بیچار خواهی بود صاحب این جور و کشف و کرامت شدن  
 نه مقامی است که بان بیالی بر فرض محال که نبالی و عجب نوری از این و حله  
 خطرناک تو چگونه سال خواهی ماند و این نکته دقیق تو کی خواهی سید که  
 حضرت سید الشاجدین و امام الخالصین علیه السلام عرض میکند اللهم لا تجعل  
 حظي من رحمتك ما جعلت لغيري عافيتك فاكون قد شقيت بما احببت  
 ای مرشد بیچاره ای از کوی عرفان اوان شایدا این مستجاب الدعوه بودنت  
 و این خوشی و سلامت و حصول رزق و امان و عز و جاه و محبوبت و قبولت  
 عامه ات که جمله و کرامت از تاثیر وجود مبارک سید اولاد استدلج باشد  
 و تعذانی عن حفص بن غياث عن ابي عبد الله عليه السلام قال  
 كرم من مغرور بما قل الله عليه و كرم من مستدريج بسير الله عليه و كرم  
 من مقتون بشيء الناس عليه و در مقامی دیگر از ان بن بر کوار است که  
 میفرمایند ان العبد لو ان لله يد عوانه عز وجل في الامر يومه فيقول  
 للملك الموكل به ارض لعبدي حباة ولا تجعلها فاني اشتهي ان  
 اسمع نداءه و صوته وان العبد العذوق لله ليدعوا لله عز وجل في  
 الامر يومه فيقال للملك الموكل به ارض حباة و جعلها فاني اكره



اَنْ اَسْمَعَ نِدَاءَهُ وَصَوْتَهُ يَقُولُ لِنَاسٍ مَا اَعْطَى هَذَا اِلَّا اِكْرَامِيَةً وَلَا يَسْمَعُ  
 هَذَا اِلَّا لِهَوَانِهِ بِمَنْ كَلَّمَ اِمَامَ عَلِيٍّ السَّلَامُ مِنْ سُرْعَتِ اجَابَتِهِ وَتَأْتِيهِ  
 نَفْسٌ كَهَرٍ وَرُوحٌ تَوَكَّرَتْ عَيْشُهَا شَايِدًا زِيَادَتِ هِمِّهَا بِأَنَّ كَانَ بَيْنَ نَفْسِ  
 اَللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ اُجِيبَتْ دَعْوَتُكَ اَوْ بَيْنَ اَخِي فِرْعَوْنَ اَوْ بَيْنَ سَنَةِ بَعْثِ نَبِيِّكَ  
 وَغَيْرِ وَسَوْقُ اِكْرَامِيَّتِكَ وَاسْتِدْرَاجُ رَاغِبٍ مِثْمَارًا مَلَأَ رُوحِي

اینها مستقی است از استدراج حق | تایچه مستیها دهد معراج حق

تو کی باین مقلد خواهی رسید و صاحب چنین نفس مقدس خواهی گردید که نفس  
 و بطلت با اولاد بار عسر و یسر مرض و صحت عزت و ذلت همه در نزد تو یکسان باشد  
 چنانکه حضرت سید النجباء و امام العباد علیه السلام عرض فرمود: **وَاجْعَلْ ثَنَائِي  
 عَلَيْكَ وَمَدْحِي اِيَّاكَ وَحَمْدِي لَكَ فِي كُلِّ حَالٍ اِيَّاهِ حَتَّى لَا اُفْرَحَ بِمَا اَيْتَمَرْتُمِنْ  
 الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مَا مَنَعْتَنِي فِيهَا وَبِازْدَانِ بَرِّكَ وَاِنْ جِلِبَمِ السَّلَامَةِ كَيْفَ يَنْبَغِي  
 رُوزِي كَمَا دُنْيَا اِيَّاكَ مِثْلَ اِسْتِغَاذَةٍ بِحَقِّ مِجُوشِيمٍ وَرُوزِي كَمَا دُنْيَا اِيَّاكَ بَارِ  
 مِثْلَ اِسْتِغَاذَةٍ بِحَقِّ مِجُوشِيمٍ** \* بین تفکوت سه از کجاست تا کجا بد  
 تو کی با اینجانب خواهی رسید و میدانی که لذت این راه کن خواهی فهمید و از این جام  
 هرگز نخواهی نوشید زیرا که حق پرست و نفس پرست و کواست پس خدمت بخدا  
 هر کجا شدی هست معروض میدارد که اگر تو خود را تارک دنیا میدانی و عارفان  
 اینجوانی در جوار آن و او سکوت را بر مایه اشهار و معرفت خود در اقطار سلطنت

و عام شهرت و اقامتی در عالم افراخته و تو که ولی حق هستی خود را از اهل حق  
 پشیمانی سبب چیست که خود را در توده کس بنیاز حق باین صفت معرفی کنی  
 و علت چه چیز است که حدیث شریف این است **لَا يَخْرُجُ مِنْ غَيْرِي**  
 در حق جناب قاسم الله عکس شده است کما تم این است که جناب قاسم بن محمد  
 یا میخوانند و نمیدانند که حضرت حق جل اسم العزیز در حق اهل حق میفرماید **لَا يَخْرُجُ**  
**يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هُونَ وَأَرْبَابُهَا ظَاهِمٌ مِّنْهَا هَلْ هُمْ إِلَّا قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ**  
 و سلاطین ایشان در میان مردم چون سایر مردم است بلکه هون و ادون بطوریکه  
 در نظر موهون و قد را ایشان مجهول است و مردم در حق ایشان جاهل هستند  
 و ایدار رعایت ادب و حرمتی از ایشان منظور نمیدانند و حضرت امیر المؤمنین  
 علیه السلام الخالصین صلوات الله علیه در وصف ایشان میفرماید **أَوْشَاقٌ هُمْ إِلَّا قُلُوبٌ**  
**عَدْلًا وَلَا عَظْمُونَ قَدَرًا وَأَوْلَافٌ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ مَوْلِدُهُ إِلَى دِينِهِ**  
**أَهْلُهُ وَاشْوَقَاهُ إِلَى رُفَاتِهِمْ** و ایشان جماعتی هستند که بدام دنیا فونیانند  
 و بدانند عقب و رو در نیلند نه لباس و ساس دنیا پوشند و نه قدح فرج انتوت  
 نوشتند و هم احرمان علی اهل الله پس از این تحقیق دقیق جناب مشایخنا  
 خود هم میدانند که از این طایفه نیست پس ارشاد جناب قاسم الله چیست  
 آنکه کسی از او هدایت یافته کیست بسیار و این امری که در هر حال است و آخر است  
 ترک هوا پرستی کن و اسباب کان داری بر چیت بود در میان عباد الله چون

سایر بندگان خدا بر خیز و بنشین و چون میثم تمار و شهید هجرى چهارمین که  
 بیاقبال بودند یاران شان و زعی از برای خود مبین و این علم را شتبار و معرفت  
 و انجوائیان یا اگر اهل ارشاد و هدایت بطریق ارشاد خود را میدادند و مردم را مانند علمه  
 اعلام و حکام شریعت مقدم حضرت خیر الانام علیه علی الصلوٰة و السلام  
 بیریق دین را برافراز و توسن همت رسیدن مجاهدت بتاز و بلا و از اولاد خود  
 الی الصلوة خود را بلند و از ساز و کار دین و امر حلال و حرام مردم را پروردار و خلوق  
 بسوی حق و شریعت نبی برحق دعوت کن و خود را پنهان و مخفی مکن زیرا که  
 اگر ایشان مخفی و پنهان باشند حق تو که جناب مرشد استحق امر حلال و حرام و مسائل  
 صلوة و صیامت را از کجا اخذ خواهد نمود یا تابع اهل ضلال باید باشی که میکنند  
 فَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ که دیگر عبادتی ندارند و از قائل تو گفتند  
 الْغُطَاةُ مَا أَرَادَتْ يَقِينًا خُودِ رَابِعًا لَا تَزِيدَانِي أَنَّهُ لَا بَدِي بِتَابِعِي بِي كَرَامَاتِي  
 و اگر ایشان معروف نباشند و خود را مخفی مستور دارند امر دین و صلواتی تو و  
 جمیع عباد الله محطل خواهد ماند پس روزی باین طایفه از این بابت امیر اد  
 نفرمائی و معرفت ایشان را از برای خود حجت و دلیل تمامی ملاحظه کنی

کار پاکان از قیاس از خود مکبر | اگر چه باشد در نوشتن شیر

در ویشی و غیره اینست که در میان مردم چون سایر مردم را شی و عقل هر نامایم از هر یک  
 و بد بشوی و از برای خود قدر و مغرقت قرار ندهی که ریاضت نفس همین است و

بندگان خاص حق را بطریقه چنین و اینست که تو را محتاج بحق و بیچاره مطلق  
مینماید هزار جان من فدای فقیر مطلق و محتاج بحق و بیچاره کی با د که حقیقت بندگی

بندگی و جان عبودیت آری

دیوی است که تیر دهر را اماجر	بن تارک افلاک فلاکت تا جسم
گر شه از مفلسیم گوئیم باز	چندانکه خدا غفلت من محتاجم

و دارای این صفت بطور حقیقت هر وجهی که تمام و اکمل احدی را جز نفس اقدس  
نبوی و آل محصومین صلوات الله علیهم اجمعین نمیدانم که با وصف سلطنت  
کلیه و قدرت و قوه الهیه در همه جا قولا و فعلا و عملا خود را تقوی ضعیف  
و احقر کائنات میدانند شاهد بر این کلام معجز نظم خود ایشان است  
که عرض نمایند اجبعت و اسیت عبد الخیر لک لا ام لک لنفسی نقما  
و لا نور الا لایک اشهد بذک علی نفسی و اعترف بضعف قوتی و قلة  
حیلتی و اگر حسنین سلام الله علیهما تاب میگردند با آنکه میدانند که جمیع  
علاق اسقلر در تحت حکم و فرمان ایشان است با هزار عجز و انکسار و بیچارگی  
اضطرار نذر میکنند و تضرع و زاری و اظهار بیچارگی مینمایند تا هر وقتی که  
خداوند بخواند شفا را عطا و عنایت فرماید و در جمیع موارد از شدائد و  
تنگی و مشقت و شکنجه و جوع و عطش و امراض و اسقام خود نسبت به حق ابرو العین  
واقف و فقیران بوده اند و حضرت حق جل و علا در هر وقت و هر حال در حق ایشان

وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةٌ وَحَرِيرٌ شَايِدْ كَمَا رَادَ هَيْهِنَ صَبْرًا يَشْدُ كَمَا عَظُمَ صَبْرُهُمْ  
 بِأَوْصْفَائِنِكَ صَاحِبِ بِنِ قُوَّةٍ وَقَدْرَتٍ بُوْدُنْدَكَ تَبَّ أَلْهَيْتَ كَيْفَ حَسَنِينَ أَرَا  
 يَكْذِبَانَا نَكْمُ دَرْ حَقِّ غَيْرِ مِي كَرْدِنْدَ نَكْرُدْ نَدُو صَبْرًا نُوْدِنْدَ فِجْرًا هُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةٌ  
 وَحَرِيرٌ وَأَبْدُ خَرَقٍ عَادِقِي يَا تَغْيِيرَ تَقْدِيرِي عَزَائِشَانِ دَرْ حَقِّ خُودَائِشَانِ صَلَاحِ  
 نَشْدُ أَلَا مَا شَدُو نَدُو بِي كَرْدِنْدَ نَكْرُدْ نَدُو صَبْرًا نُوْدِنْدَ فِجْرًا هُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةٌ  
 اللَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَابُ مِنْ مَبَارَاتِ مَدَامِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَابِعٌ فِي طَرَفِ مَرْوَمِنْدَ لَنْ هُمْ  
 مَوْهَبِي كَبُورِي خَاصِرِ وَافْزِنِ خَاصِرِ خُتْصَاصِرِ وَارِدِ وَأَيْچِهْ دَرْ حَقِّ غَيْرِ خُودِ إِيشَانِ  
 أَزْوَاجِ بِنِ كُرْوَانِ بَرُو زَكْرَهْ اسْتِازِ مَجْرَاتِ وَغَيْرِ انْ لَا يَعْذُو لِأَيْحَصْرِ وَأَهْلِ خَبْرِهِ  
 مِي دَانَنْدُ كَهْمُ ازْ جَانِبِ حَقِّ اسْتِ نَهَائِتِ مِي كُوْنِيْمُ لَا يَسْبِقُوْنَهُ بِالْقَوْلِ هُمْ بِأَنْوَ  
 يَعْمَلُوْنَ بِالْغَيْبِ تَقْدِيرِ بِحَسْبِ ظَاهِرِ خُصْمِ إِيشَانِ اسْتِ هُوَ الْفَضْلُ وَالْزَيْنُ  
 كَارِهِيَا شَبِيهْ بَايْنِ كَارِهِيَا نَشَايِدِ وَبَيَايِدِ الْآخِرِ إِيشَانِ أَلَا كَمَا تَقْدِيرِ بَرُوْدِ  
 هُوَ لَوْحٌ يَعْطَى لَوْحَ مَحْفُوظٍ وَ لَوْحٌ مَحْفُوظٌ لَوْحٌ مَحْفُوظٌ وَ إِشْبَاتِ دَرِزْنَدِ إِيشَانِ اسْتِ بَلْ كَمْ خُودِ  
 لَوْحِ مَحْفُوظِنْدِ وَ مَطْلُبِي دِي كُرْوَانِ ضَمْنِ مَنَاسِبِ الْمَدِّ وَالْأَفْرَاسْتِ عَرْضِ شُودِ وَأَنْ اِبْنِ  
 كَدَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَابِعُوْدِيْتِشْ بَايِدِ شَنَاخْتِ نَبَا لَوْهِيْتِشْ رِيُوِيْتِشْ زِيْرَا كَدَامِ اَعْلَى  
 صِفَاتِ نَبِيٍّ وَ لَمَامِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِبُودِيْتِ اَوْسَمِ الْوَهِيْتِ سَلْمَنْتِ  
 تَبَّ عِبُودِيْتِ اَوْ مِي بَاشْدُ وَ هَذَا هُوَ الْإِشَارَةُ بِمَعْنَى الْعِبُودِيْتِ جَوْهَرَةُ كُنْهِيهَا  
 الرُّبُوبِيَّةُ وَ خُودِ دَرِ هِي جَا خُودِ رَابِعُوْدِيْتِ وَ بِنْدِ كِي تَعْرِيفِ مَرْوَمِنْدَ اَنْدَرِ رَاهِ

معرفت امام علی<sup>علیه السلام</sup> از برای تکمیل توحید سالک همین آوین مبادا مانند این  
 طایفه مستحدا که میگویند امام علی<sup>علیه السلام</sup> را بالو هیت و در بویتن باید شناخت  
 که شوی در صفحه قبل عرض شد که هزار جان من فدای فقر مطلق و بیچارگی  
 و احتیاج بحق باد و این فقر و مجمل مانند و عهد عرض از فقرترین اوراق همین بود  
 و میباشند تا مشخص و معلوم سازیم که احتیاج و بیچارگی تو را قهراب و حق  
 میکشاند و عجز و سستی تو را بمنزل میرساند پس بیانی بر سبیل جمال لازم  
 خس و بر است و آن حالت است که در آن حالت بعضی بیچارگی صرف فقر مطلق  
 بعد وجود بکلی سندان و جمیع انقیاد از او منفک میگردد و بیچون حق ابدی پس  
 در میان نیمانند چه بیکانند باشی و چه نشانی در این دو مورد یعنی در بیکانند و نشانی  
 از برای توجیه و مثل علی و پیر و یضرب الله الامثال لئن ابراهیم یعقلون  
 اما در بیکانند و روزی حضرت امیر المؤمنین و قدوة التالکین المتقین علیه افضل  
 صلوات المصلین یکی از بیکانگان فرمودند که اتفاق شده و تقی در کشتی باشد  
 آن کشتی چهار موجه و طوفانی گردد و عاج از دست هر قدر و اسباب چاره از حوا  
 منتقل گردیده باشد عرض کرد بلی پس فرمودند در آن حین بنظرت حال مذکور  
 یکپیری هست که تو را از آن و راه تواند خلاصی و نجات داد عرض کرد بلی پس  
 حضرت فرمودند همان است خدای تو پس از این مثال جمال ظاهر شد که در  
 شدت بیچارگی که بسیار از آن ترسان و لرزان و هراسان چون جمیع اسباب چاره منتقل گردید

بجز جلوه حق و وجود مطلق چیزی باقی نماند چنانکه ملاحظه نما جلد اول و دو هزار  
 جان فدائی را در این فی الجمله اشاره است بحدیث حضرت در عهد کمیل که  
 میفرمایند کُتِبَتْ بِحَبَابِ الْجَلَالِ مِنْ غَيْرِ إِشَارَةٍ وَأَمَّا كَوْنُ ادْوَالِ الْإِنْسَانِ لِتَوَاحُشِ  
 این لذت نکرده و مظهر عجز و بیچارگی صرف نشده است این کلمات را تفاسیر نماید  
 و بجز نقل چیزی از این کتاب نمیخوانند باری که بیگانه باشی بچارگی و ترس  
 ظهور و تجلی حق است و اگر آشنا باشی که هَبَيْتَا لَكَ كَهْنَيْتَا لَكَ

پاده در دالودمان مفتون کند | صاف اگر باشد ندانم چون کند

مکشیده باشی که آشنای حقیقی یعنی حضرت سید الشهداء و روحی در روح  
 العالمین فداه در شب روز عاشورا چه قدر حالات مختلفه داشتند گاهی  
 گریه گاهی اضطراب گاهی اظهار تافت گاهی اظهار خوف و تشویش بقتضای  
 تکلیف ظاهر خود در عهد پیمان و علاج مثل تش در خندق افریختن بندها  
 نیمه ها را در میان یکدیگر کشیدن و زهر بر تن مبارک علی کبر پوشیدن و  
 حضرت ابی الفضل را از برای تحصیل آب فرستادن و مو عظه و نصیحت اعدا  
 نمودن و خواهش بدمینه مراجعت فرمودن یا خود بشام نزد یزید رفتن و  
 در این بینها رنگ مبارکش بزردی و سفیدی متغیر و متبدل شد و اینها هر تا  
 ظهن آشوب بود بعد از ظهن آشوب که دیگر کار بنهایت رسید و بسبب چاره  
 هر ابست منقطع کردید و بیچاره صرف و فقیر مطلق نسبت بغنی مطلق کردید

و در این مقام آنراست که عرض نمایم تمام خوف و اضطراب این جناب مستطیر شدن  
 و نیک مبارکش از بابت احتمالات عاج و چاره بود و هذا هو الراء من قول  
 بعض العباد ان اضطرابه كعلي السلام من جهة عرض البدر و بعد از آن  
 روز عاشورا که دیگر احتمال زوال وعده وصال نبود و از جمیع مشاغل تکلیفی  
 و احتمالات چاره فراغت حاصل فرمود چنانکه در بعضی مرثیاتی خود گفته ام و نقلی

بگوش جان حسین ناگهان بید پیله	که زود تریلقا گوش و ترک مشغله کن
گذشت وقت زوال رسیده وقت بقا	تو جان خویش بجایان خود بساز کن
که ما ازان تو هستیم و خونهای تویم	تو هر چه خواهی در کار ما مدخل کن

و این مقام مقام فقر مطلق است که مستلزم فنا می مطلق است و این فنا فنا  
 است که عین بقا است و در این هنگام بغیر از حق چیزی در میان نیست  
 بجز خدا چیزی مشاهده نمیشود بلکه حق مطلق و مطلق حق است که بی شکل  
 حسی جلوه و تجلی نموده است تصویر خیالات باطله نکی نمطول است  
 نه انقاد بغیر تجلی چیزی نیست تقدست ذاته عن اوهام المثلث همین  
 و البته شیده که در آن هنگام با رومی تن و سکون خاطر و قلب مطهر  
 و رخساره بر افروخته چگونه تجلی فرمود که از اثر آن تجلی رنگ خلقت از ایشان  
 امکان زدود و ابواب رحمت نامتناهی بر روی عالم و عالمیان گشود و در آن  
 عصر بجز خدا چیزی نبود الا آنکه نامش حسین بود و از این بابت است که



حضرت علیؑ در آن وقت از خون مبارک خود تیرن و تبرک بیست و سه  
 سر و بخار خود میآید و نمیکند داشت آن خون مقدس بر زمین ریخته  
 شود و نیز از این باب است تاکید در شرافت حدیث سر و بر اهلیت از قتل که  
 وقتی نگاه سید الشهدا علیؑ بان همیکل توحید حق مطلق و جلوه حقیقه  
 حق اقتاد و او را بی پرده و بی حجاب میان خاک و خون افشاند دید محضرت  
 و نزدیک بود روح شریف از بدنش مفارقت نماید و این حالت از بر رسید  
 التاجدین نه از بابت رابطه ابوت و بنوت یا ملائمت پدر و فرزند که میباید که از  
 تقریرات ظاهر شد که از چه جهت وجه بابت بوده اگر کسی گوید این بزرگواران در  
 همه وقت و همه حالت مظهر کلی حق و همیکل توحید مطلق بوده اختصاصاً بان  
 حالت بعد از زوالی ندارد و علت آنست که از کشتن بی مع الله بودی بمشام جانش  
 نرسیده و از مخانه توحید و عظمت غیر متناهیة الهیة ساغری نوشیده  
 و برای خود خدائی محدود فرض نموده است بدانکه این بزرگواران نفس ظهور  
 عین تجلی حقیق و تجلیات و ظهورات حضرت حق لایتناهی است پس ایشانرا  
 نیز ترقیات و معارج غیر متناهی خواهد بود و پر ظاهر اگر حالات زایشان  
 که معراج المؤمن است غیر حالات دیگر ایشان است البته شنیده تیرنگار که  
 حضرت امیر المؤمنین علیؑ تا ب نمی او را زدن مبارکش بکشند و حق که  
 مشغول نماز میشد از بدنش بیرون میکشیدند چندان که باطل و خلصات غلط

و ترقیات و اتصالات و انفصالات و معارج و اختلاف حالات  
 ایشان از احتیاج بدلیل و برهان نیست لکن ما باید بگوئیم کل اینها و کل  
 بهمی و کل اجمل و کل مجمل و کل اجل و کل جلیل و کل اشرف و کل برتر  
 و باز اگر کسی گوید باوصف آن مقدمات سابق چیز خواستن از حق و  
 سؤال نمودن از حق مطلق در چه معنی خواهد بود و سؤالات ائمه معصومین  
 صلوات الله علیهم اجمعین از حضرت رب العالمین از چه بابت است عرض  
 میشود که خواندن ایشان مرحق و چندین معنی است که سالت صادق در بیان  
 سیرت اکرام منزل سیده و اهل عاگردیده باشد میداند معنی حکمتی و از  
 جمله حکم و معانی که مناسب مقام و مطلب است اینست که مؤثر خواندن ایشان  
 مرحق و از بابت امر است که از جانب حق مأمور به و اند حق در کمال استجب  
 و ابد منظورند از این که مستجاب شود و قبول کند و فرمود سعادت  
 خواهد ستاده امر اینست بخود منت مشغول | امور اینچنین که خدمت قبول یا نه قبول  
 و از لفظ ادعوی که امری است این مطلب مشخص معلوم است چنانچه با قاضی دلیل  
 و برهان نیست و همین است عین عبودیت و فرمان برداری و مؤثر است  
 از دعای جن اظهار عجز و مسکنت و اظهار بیچارگی و مذلت و اظهار احتیاج و فقر  
 مطلق بر سبیل واقع و حقیقت ندارند و این نیست مگر اظهار عبودیت و این  
 اظهار بعد از اتصاف است بحقیقت عبودیت و این اظهار نه مانند اظهار داشتن

ماست که موافق و مطابق با احتیاج ذاتیه ما نباشد و اظهار داشتند ما هر  
 از روی صفات ماست که ابدی متصف بحقیقت عبودیت نیستیم پس نه  
 این عبودیتها عبودیت است نه این دعاها دعاست اینها مقاصد است  
 دنیوی که ما کمان کرده ایم از بركات دعای او تا اثر انفس شریف ماست  
 تمام خطاست و آقایان همه اشتباه عظیم فرموده اند زیرا که جمیع امور دنیوی  
 از جاه و عزت و عمر و دولت و رزق و وسعت خوشی و راحت و مثل اینها  
 اینها همه بکرات قرآن و نقل اخبار اهل بیت معصومین صلوات الله علیهم  
 اجمعین مقصور و مکتوبند یک خبر و یک آیه یتنا و تبرکاتش همیشه چون  
 این او را قی و طاعت و توانائی جز از این نیست بعد مقصود است و اختصاص  
 قال الله تعالی فی محکم کتابه الکریم اقمون وجهکم لربکم من قبلکم  
 بینکم معیشتهم فی الحیوة الدنیاء و نعمنا بعضهم فوق بعض و درجات یجدون  
 بعضهم بعضا یخیرنا و مرجه ربکم خیر مما یجمعون و آیات دیگر متصل به  
 آیه نیز ناطق بهرین مطلب و مدعا است و قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه  
 ان عالمة الغیب فی ثواب الآخرة زهده فی عاجل زهره الدنیا اما  
 ان زهدا لهدی فی هذه الدنیا لا ینتقصه ما قسم الله عز وجل له فیها  
 وان زهدا وان حرصا یخربین علی عاجل زهره الدنیا لا ینید فیها وان  
 حرصا فالغیون من حرصه من الآخرة و اگر جناب قاسم الله تعالی یاد

فرمایند که در معلقات و مشروطات چه میگوئی عرض میکنم اینها هر مکتوبند  
 و اگر مکتوب نباشند و اراده حق تعلق بان نگرفته باشد چگونه ان شرط از حق  
 بران خواهد آمد و توان که قدرت طاری یا میدانی که ان شرط را بجای آورد **و لا حول  
 و لا قوة الا بالله العلی العظیم** که بر روی جبر از این تقریرات بمشاست میرسد و اگر  
 بنوامد رفع این نماید مشنوی هفتاد من کاغذ شود و این مختصر دخلی طالب علمیه  
 یا تتبع از کلام علماء و حکماء ندارد و ذوقیاتی است که بزبان قلم جاری میشود  
 و باطل نهاد امتیاز بین الحق و الباطل میداند هر کس را نتوان گفت که صاحب نظر است  
 حق برستی فکر نفس پرستی کراست + و اگر کسی را عبودیت کامل و توحید ظاهر  
 باشد احتمال جبر نمیدهد جبری شدن وسطان جبر و جبر فیردن از حد عبودیت  
 و از بابت بنده نبودن است باری از مطلب و در نشویم و ان اینست که گفتیم  
 امور است دنیوی هر چه تصور شود بجز کل یوم هونی شان هر روز بزرگ و هر  
 ساعت بنقشی پروزمیکند هر مکتوب ابتدا دخلی بدعای او برکت جوید  
 ماند از زیر آنکه کسانی که اهل دعانیتند و ابد اخذانی دانمیتناسند موجود  
 ایشان مبارک نیست مثل مجوس و نصاری و فوج بت پرست کاور و انش پرست  
 خیل و نیای ایشان به از بند و شما میکند روز عزت اقتبال دولت اجلا و صر  
 مطالب ما در هر حال که بهتر نباشند کمتر نیستند یا اینها هر از تاثیر وجود  
 مبارک و برکت توجاریشان بیو محول است یا آنکه از برکات انفاش شریف جناب

اول و مرشد است ماسنون خدای خود را شناخته و ندانستیم و او اجل ازین است  
 که بنده بسوی او توجه واقعی داشته باشد و بطور راستی حقیقت رو بسو حق  
 نماید در زای آن روی کردنش یک چیزی قلیل از دنیائی که تمامش را قلمتایع <sup>العیان</sup>  
 قلیل فرموده است بدهد حاشا و کالا که مزد روی کردن بحق این باشد <sup>صحت</sup>  
 توجه بسوی او چنین زیرا که مزد و سر کردن بحق ملک ابدی تجلی احد جلوه الله <sup>القدر</sup>  
 و این همه روی کردنهای ما برای چیزی است که روی نکرده به ما داده و بغیر ما  
 از کفار و بت پرست میدهد پس معلوم شد که جمیع این رو کردنها باطل و بی معنی  
 است بلکه اگر بدقت ملاحظه شود این روی کردنها و این او را بر او ذکار و عبودیت  
 او برای بعضی مطالب بجای می آورند عین پشت کردن است و اگر بگوئی تا اثری  
 که از برای بعضی ادعیه و ختم و او را در ده و نمازها ماثور نوشته اند بجز  
 و حق شاهد بر تاثیر و خواص آنهاست منافی این تقریر و مدعاست عرض  
 میشود اولاً تا اثر آنها موقوف است بچندین شرط داخل و خارجی که اگر اراده  
 حق قائل گفته باشند شرطها بعمل خواهد آمد و داعی موفق بان شرط خواهد  
 شد و لاف او شاهد برین است که می بینی بعضی اوقات فائده و تاثیر میکند بجز  
 اوقات تا اثر نمی کند و ثانیاً شارع حکیم این تاثیر و ادراکها را از برای کشیدن دنیا و  
 جلب قلوب بسو حق گذاشته و مقرر فرموده است تا طفل طبعان بطمع حلو و اوجیل  
 بجانب دکان و دستان شتابند و رفته رفته پیوسته استاد گردند و بمقامی

رسند که از حق بجز حق چیزی نخواهند و گاهی میشود که اجابت و بروز تاثیر  
و خاصیت مایه خرابی و ضلالت عامل میگردد همچنانکه امام علیه السلام عرض فرمود  
عَادَتُكَ لِإِحْسَانٍ إِلَى الْمُسِيئِينَ وَسُنَّتُكَ لِإِيقَاعِ عَلَى الْمُعْتَدِينَ حَتَّى لَقَدْ غَرَّمْتَ  
أَنَاتُكَ عَنِ الرَّجُوعِ وَصَدَّهُمْ أَمَهُاتُكَ عَنِ التَّرْوَعِ وَكَأَمَى عِكَرَانٍ يَعْضُ عَدُوَّاجِبَاتٍ  
و ظهور تاثیر و خاصیت مایه خرابی و سستی اعتقادش میگردد و گاهی دیگر اجابت  
و بروز تاثیر و خاصیت مایه هدایت میگردد و گاهی عکس آن یعنی عدم اجابت  
و عدم بروز تاثیر و خاصیت مایه هدایت و روی کردنش بسوی حق میگردد  
همچنانکه حضرت امام زین العابدین علیه السلام در دعای یوم فطر عرض مینماید  
يَا مَنْ لَا يَجِبُ مِنْكَ الْإِيْلَافُ وَلَا يَمُوتُ مِنْ عَطَايِكَ الْمُتَعَرِّضُونَ وَلَا يَشْرِي بِمَقْتَبِكَ  
الْمُسْتَغْفِرُونَ بِنَابِئِن تَقْرِيجِهِ إِنَّ اسْبَابَ سَابِئِ اسْتِطْعَالِي عَضُ  
میشود مایه خرابی عامل شوند و میشود مایه آبادی او کردند پس خود را بجای  
رسان که اینها را محض امتثال فرمایش مولی بجای آوردی و بجز بندگی منظور در آن  
نداشته باشی الطَّلَابُ ثَلَاثَةٌ طَالِبُ الدُّنْيَا وَطَالِبُ الْعُقْبَى وَطَالِبُ الْمَوْلَى أَمَّا طَالِبُ  
الدُّنْيَا فَلَهُ الْبُلْغَى وَأَمَّا طَالِبُ الْعُقْبَى فَلَهُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى وَأَمَّا طَالِبُ الْمَوْلَى

فَلَهُ الدُّنْيَا وَالْعُقْبَى وَالْمَوْلَى وَفَالَيْ

حلقه کاکل فلان خم کیس و حور	همه بایکس روی تو بود زده ایم
چشم مست فتمتے چو اشارت فرمود	ای بسا سنک که بر شیشه تقوی نه ایم

باری این بنده را اعتقاد این است که اگر وجودی شریف شود یا نفوس مبارک  
 گردد تا اثرش نه این چیزها است که تو می گویی زیرا که اینها هر دو احتمال است  
 یا آنکه غالباً همان یک احتمال است که عرض نمودم بلکه تا اثر وجودها شریف  
 و نفسهای مبارک مقدس هر ناگامی و حسرت و ناامردی و خیب امتحان  
 و مشقت و ابتلاء و محنت است بحکم **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَبَّ** و **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَبَّ**  
**فَالْأَمْثَلُ مَصْرَعٌ** که هر کس قریش افزونتر و نتر و نتر امتحان دارد بهیچ  
 وجود شریف و انفاس مبارک ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین  
 و خاصان و دوستان ایشان همین بوده است که یک آب خوش از زکوی  
 ایشان فرو نرفت و نفسی بارانی راحت نکشیده اند بسیار از مطلب و بر شدیم  
 اگر چه تماماً عین مطلب است و آن دو سه حکمت سوال معصومین سلام  
 الله علیهم اجمعین بود و عرض شد محض امثال امر و اظهار عبودیت است  
 و اگر نه این باشد که عرض نمودم تو که یقیناً ایشان را مستجاب الدعوه میدانی  
 و می گویی که دعاء از برای دفع کید عادی و طلب بزرگ و توسعه و رفع بلا و غیر  
 اینها کرده اند پس چرا دایماً از کید عادی زندانی و خانه نشین و حقوق ایشان  
 در تصرف دشمن با تنگی عیش و گذران پر مشقت و زحمت و شکنجه بوده اند هر  
 هنگام نزول بلا چرا دفع و رفع نمی فرمودند بلکه عرض میکردند **أَتَمْنَدُ  
 لِلَّهِ عَلَى حُسْنِ قَضَائِهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى حُسْنِ بَدَائِهِ وَصُنْعِهِ مَا لِي**

## مادری سوز و صفایا میگوید

قوم دیگر می شناسم ز اولیاء از قضا که هست در آن گرام	که دهافشان بسته باشد از دست چنان دفع قضاشان شد حرام
--	--

و حضرت ابی عبد الله الحسین سلام الله علیه شنیده که چه قدر علیا بنات  
 زینب را امر صبر میفرمودند سرش این بود که مباد از زینب دفع قضا بخواند  
 یا تغییر تقدیر را از حق طلب نماید چون رتبه و مقامش این بود که اگر از حق  
 بخواهد اجابت فرماید هزار روایتی هست که در آن آخر کار که بلا اشتغال نیست  
 حضرت دست مبارک پر سینه زینب نهاد و ببرکت دست مبارکش آن  
 معصوم چنان آرام کردید که ابتدا تغییر تقدیر را از حق نخواست و قلبش همان  
 ساکن و قوی شد که حتی در قتلگاه حضرت سید الشهاد علیها السلام را که امام  
 تسلی دوار کرد و ایندین را ز اینجانبین معلوم میشود که امام علی علیه السلام را حال مختلفه  
 و معارج خیر متناهی است که در حالتی از حالاتش تا اثر دست مبارکش این  
 میشود که غیر امامی امامی را که در این حالت نیست تسلی میدهد و قلبش ساکن  
 میگرداند و الا خود زینب اولی با احتضار بود پس ای سالت ز بلا مگریز و  
 بدفع و رفع آن پهوده باقتضای حق مستیز زیرا که همین است که تو را بحق

میکناند و اینست که تو را بهتر میبرد سعد

سرو بلای کمان ابر و اگر تیر زند	عاشق است که بر دیده کشد چکانا
---------------------------------	-------------------------------



## ملای رُوسے

<p>صد شکایت میکند از درد خویش          هر تو را لایب که کنان او بر است کرد          از در ماد و رو و مطرودت کند          دوستداری صادق و در بجوی          استعانت جوئی از لطف خدا          کز رطوبت باشد زفت و کوران          تا شود پاک و لطیف و با فره          که خدا رحمت دهد بی اختیار          علم او بالای تدبیر شماست</p>	<p>بنده بینالد بحق از درد و نیش          حق همی گوید که آخر پنج و در درد          این کله فان نعمتی کن کت زند          در حقیقت سر عد و داروئیست          که از او اندر کویزی در خلا          آدمی را جلد نامد بوغ دان          تلخ و تیز و مالش بسیار ده          و بر نیتانی رضاده ای عیار          که بلای دوست تطهیر شماست</p>
---	--

پس حاصل این تحریرات این شد که ترقیهای همه عین تنزل و مستجاب القوه  
 بود نه این تسفل است از این مقام شد بگذر که باز بیچہ اطفال است و نامقام  
 رضا و تسلیم بشتاب که مقام قرب ذوالجلال است ملای رُوسے

<p>بود اطلس خویش را بر دل قریحت          از فرونی کاست شد اندر کوی</p>	<p>خویش را آدمی از زان فروخت          خویش را شناخت مسکین آدمی</p>
--	--

و از این دون همتی و جهالت و بیستی و ضلالت بیرون نخواهی آمد که بپسند  
 اللَّهُ إِنَّ هَذِهِ تَذَكِرَةٌ لِّفَنِّ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى رَبِّهِ سَيِّئًا وَمَا تَشَاءُونَ وَلَا يَخَافُ